



Semiotic Analysis of the Narrative Structure of Surah Yusuf: An Approach based on Saussure, Jakobson, and Greimas

Ali Salami¹

Associate Professor of English Literature, Faculty of Foreign Languages and Literatures, University of Tehran, Tehran, Iran

Received: March 18, 2025 ✦ Revised: June 08, 2025

Accepted: July 04, 2025 ✦ Published Online: February 01, 2026

How to cite this article:

Salami, A. (2025). *Semiotic Analysis of the Narrative Structure of Surah Yusuf: An Approach based on Saussure, Jakobson, and Greimas*. *Journal of Linguistics and Khorasan Dialects*, 17 (4), 61-86. (in Persian with English abstract) <https://doi.org/10.22067/jlkd.2025.92716.1312>

Abstract

This study conducted a structuralist-semiotic research on Surah Yusuf, not as a linear text to be decoded, but as a stratified matrix of signs, temporal disjunctions, and narratological relays. The theoretical apparatus-drawing on Saussure's foundational notion of difference as the generative condition of signification, Jakobson's sixfold typology of communicative function, and Greimas's actantial schema serves less to stabilize meaning than to reveal its procedural deferrals and systemic tensions. Through this triangulated lens, the surah's semantic order unfolds not as a fixed narrative arc but as a field of shifting positions and iterative displacements: the actants (father, son, sovereign, seductress) do not merely play roles but circulate, refract, invert across relational axes. The dream, no longer a cipher awaiting translation, emerges as a floating signifier that retroactively organizes causality; the shirt (a material trace and affective index) becomes a palimpsest of loss, deceit, and recognition. The analysis showed a structural coherence that is not reducible to chronology but is rather produced through a diachronic unfolding in which signification is a function of both repetition and rupture. Here, temporal progression and symbolic condensation are not opposed but entangled. By assembling a semiotic-narrative method that navigates between abstraction and textual immanence, this study suggests a critical grammar for engaging the Qur'anic narrative not as inert scripture but as an unfolding discourse of signs susceptible to syntagmatic torque, symbolic overcoding, and hermeneutic excess.

Keywords: Structuralist Semiotics, Surah Yusuf, Narrative Structure, Saussure, Jakobson, Greimas, Symbolic Signification.

1. E-mail: salami.a@ut.ac.ir

<https://orcid.org/0000-0001-5926-6282>



تحلیل نشانه‌شناختی ساختار روایی سوره یوسف: رهیافتی بر

مبنای سوسور، یاکوبسن و گریماس

علی سلامی

دانشیار ادبیات انگلیسی، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.۱

صص ۶۱-۸۶

ارجاع به این مقاله:

سلامی، ع. (۱۴۰۴). «تحلیل نشانه‌شناختی ساختار روایی سوره یوسف: رهیافتی بر مبنای سوسور، یاکوبسن و گریماس»، زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، ۱۷ (۴)، صص ۶۱-۸۶. <https://doi.org/10.22067/jlkd.2025.92716.1312>

چکیده

این پژوهش با بهره‌گیری از رویکرد نشانه‌شناسی ساخت‌گرا، به تحلیل ساختار روایی سوره یوسف می‌پردازد. چارچوب نظری مقاله بر تلفیق سه رویکرد استوار است: نظریه زبان‌شناسی فردینان دو سوسور، مدل شش‌گانه کارکردهای زبانی رومن یاکوبسن، و روایت‌شناسی کنشی الگزیس گریماس. بر اساس این چارچوب، مقاله ساختار معنایی سوره را از سه منظر تحلیل می‌کند: زنجیره‌های کنشی، دلالت‌های نمادین و ساختار زمانی. یافته‌ها نشان می‌دهد که معنا در سوره یوسف نه فقط از محتوای و حیانی، بلکه از طریق روابط افتراقی نشانه‌ها، کنش‌های متقابل شخصیت‌ها، و سازمان‌دهی زمانی روایت شکل می‌گیرد. روایت سوره ترکیبی از دو نوع روایت تجویزی (الهی) و تعاملی (انسانی) را ارائه می‌دهد که در قالبی دوگانه و پویا درهم تنیده شده‌اند. در این میان، عناصری همچون رؤیا و پیراهن، نه به‌عنوان نمادهای ایستا، بلکه به‌مثابه دال‌هایی سیال و چندلایه عمل می‌کنند. تحلیل روایت از منظر در زمانی و هم‌زمانی نشان می‌دهد معنا، هم در توالی علی رویدادها و هم در لحظات فشرده و مکث‌های شاعرانه ساخته می‌شود. مدل تحلیلی ارائه‌شده در این مقاله می‌تواند الگویی نظری برای تحلیل سایر سوره‌های روایی قرآن فراهم آورد.

کلیدواژه‌ها: نشانه‌شناسی ساخت‌گرا، سوره یوسف، ساختار روایی، سوسور، یاکوبسن، گریماس، دلالت نمادین.

(۱) مقدمه

مطالعه قرآن در اغلب پژوهش‌ها عمدتاً به بُعد الهیاتی، تفسیری یا تاریخی محدود مانده است و توجه به ساختارهای روایی و فرم‌زبانی آن، به‌ویژه در چارچوب نظریات زبان‌شناسی مدرن، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این در حالی است که بسیاری از سوره‌های قرآن به‌ویژه سوره یوسف، نه فقط در سطح محتوایی بلکه در سطح ساختاری نیز واجد لایه‌های پیچیده و سامان‌یافته‌ای از معنا هستند. مسئله این پژوهش، بررسی نحوه عملکرد سازوکارهای نشانه‌ای و ساختار روایی در تولید معنا در سوره یوسف است. به بیان دیگر، این مقاله می‌کوشد نشان دهد چگونه فرم روایی و زبانی این سوره، معنایی پیچیده و چندسطحی را خلق می‌کند که فهم آن مستلزم بهره‌گیری از نظریه‌های نشانه‌شناسی و زبان‌شناسی است.

در میان سوره‌های قرآن، سوره یوسف به دلیل انسجام روایی، پیوستگی زمانی، شخصیت‌پردازی و حضور عناصر نمادین برجسته، جایگاهی منحصر به فرد دارد. قرآن خود این سوره را «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» می‌نامد (یوسف: ۳) و ساختار آن از آغاز تا پایان، واجد نظم‌ی دراماتیک و تعلیقی است. وجود نشانه‌هایی همچون رؤیا، پیراهن، چاه، بازار، زندان و قصر، بستری فراهم می‌کند که بتوان این سوره را به‌عنوان متنی نشانه‌ای و روایی تحلیل کرد. این ویژگی‌ها سوره یوسف را به یکی از مناسب‌ترین بسترها برای تحلیل زبان‌شناختی و نشانه‌شناختی تبدیل می‌کند.

پژوهش حاضر به دو پرسش اصلی می‌پردازد: نخست، چگونه تعامل نظام‌های نشانه‌ای و روایی در سوره یوسف به تولید معنا منجر می‌شود؟ دوم، چگونه ساختار در زمانی روایت، معنای متنی و اخلاقی این سوره را پیش می‌برد؟ این پرسش‌ها در پی آن‌اند که نشان دهند معنا در سوره یوسف نه صرفاً از محتوای وحیانی، بلکه از شبکه‌ای از دلالت‌های زبانی، روایی و تصویری شکل می‌گیرد که در چارچوبی ساخت‌مند با یکدیگر در تعامل‌اند.

این مقاله از رهیافت نشانه‌شناسی ساخت‌گرا بهره می‌گیرد. در این چارچوب، نظریه دال و مدلول فردینان دو سوسور (۱۳۸۹) برای تحلیل روابط افتراقی نشانه‌ها، مدل شش‌گانه کارکردهای زبان رومن یاکوبسن (۱۹۸۷) برای بررسی لایه‌های بلاغی و ارتباطی و ساختار کنشی الگویی گریماس برای تحلیل حرکت روایت و تعامل کنشگران به‌کار گرفته می‌شود. همچنین در تحلیل روایت، از تمایز میان روایت‌های تجویزی (برآمده از اراده الهی) و تعاملی (زاییده کنش متقابل شخصیت‌ها) استفاده خواهد شد.

بر اساس چارچوب نظری بالا، مقاله سه محور تحلیلی را دنبال می‌کند: نخست، شناسایی و تحلیل زنجیره‌های کنشی اصلی روایت (از رؤیا تا قدرت)؛ دوم، بررسی دلالت‌های نمادین با تمرکز بر نشانه‌هایی مانند پیراهن؛ و سوم،

تحلیل در زمانی و هم‌زمانی روایت و نحوه حرکت معنا در بستر زمان. این سه محور، ساختار تلفیقی مدل پیشنهادی این پژوهش را می‌سازند و در بخش‌های بعد به صورت منسجم و داده‌محور توسعه خواهند یافت.

۲) چارچوب نظری

تحلیل نشانه‌شناختی و روایی سوره یوسف مستلزم بهره‌گیری از چارچوبی نظری چندلایه و تلفیقی است که بتواند مناسبات درهم‌تنیده زبان، روایت و معنا را در قالبی منسجم و ساختاریافته تحلیل کند. این پژوهش بر سه رویکرد نظری مکمل استوار است که هر یک از منظری خاص به فرایند معناسازی در متن قرآنی می‌نگرند: نشانه‌شناسی ساخت‌گرایانه فردینان دو سوسور، مدل کارکردهای زبان رومن یاکوبسن و روایت‌شناسی کنشی الگزیس گرماس. این سه رویکرد در کنار یکدیگر، بستری مفهومی برای فهم نحوه تولید، سازمان‌دهی و انتقال معنا در ساختار روایی سوره یوسف فراهم می‌کنند.

۱.۲ نشانه‌شناسی ساخت‌گرایانه سوسور

نظریه زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی سوسور بر تمایز میان «دال» و «مدلول» استوار است. سوسور نشانه را «واحدی دوسویه» می‌داند که معنا را نه از طریق ارجاع مستقیم به واقعیت، بلکه از طریق تفاوت‌های افتراقی درون نظام زبانی تولید می‌کند (کاراسکو، ۲۰۱۵). به بیان دیگر، معنا امری ساختاری و درون‌متنی است که تنها از خلال تضادها و تقابل‌های میان نشانه‌ها شکل می‌گیرد، نه از طریق بازنمایی ذات اشیا (پاسکالوا، ۲۰۲۴).

در چارچوب نشانه‌شناسی ساخت‌گرایانه، همان‌گونه که نظریه سوسور تأکید می‌کند، دلالت‌های روایی همچون «پیراهن»، «چاه»، «خواب» یا «بازار» نه معانی ایستا و خودبسنده، بلکه نشانه‌هایی وابسته به تفاوت و تقابل‌اند؛ نشانه‌هایی که معنا و عملکردشان تنها در بستر نظام افتراقی زبان و در متن ساختار روایت شکل می‌گیرد. این نشانه‌ها در شبکه‌ای از روابط هم‌زمانی و در زمانی معنا می‌یابند و کاربرد آن‌ها در متن قرآنی، از جمله در سوره یوسف، به مثابه نظامی زبانی-نشانه‌ای قابل تحلیل است. همان‌گونه که نعمتی اشاره می‌کند، تفکیک میان تحلیل هم‌زمانی و در زمانی در نظریه سوسور، امکانی برای مطالعه سیر معنایی و تحول نشانه‌ها در روایت فراهم می‌آورد؛ سوره یوسف ساختاری دارد که به‌گونه‌ای خطی و علیّی پیش می‌رود و همین توالی زمانی وقایع است که معنا را نه به‌صورت ایستا، بلکه در فرآیند تحول و بازشناسی نشانه‌ها تثبیت می‌کند (نعمتی، ۱۳۹۲).

۲.۲ مدل کارکردهای شش‌گانه زبان یاکوبسن

رومن یاکوبسن زبان را پدیده‌ای چندلایه و چندمنظوره می‌داند که در هر کنش زبانی، یکی از شش کارکرد اصلی آن فعال می‌شود: ارجاعی، عاطفی، ترغیبی، تماسی، فرازبانی و شاعرانه. این کارکردها، ابعاد مختلف معنا و تأثیر زبانی را در سطح جمله یا گفتار فعال می‌کنند.

تحلیل روایی سوره یوسف با استفاده از این مدل، نشان می‌دهد که زبان قرآن نه فقط نقش انتقال پیام الهی، بلکه کارکردهایی شاعرانه، عاطفی و بلاغی نیز ایفا می‌کند. به عنوان نمونه، جملات حضرت یعقوب واجد کارکرد «عاطفی» هستند که با واژگان استعاری و نحوه چیش نحوی احساس فقدان و اشتیاق را القا می‌کنند. همچنین، ساختار توازی میان رؤیاهای آغازین و تحقق آن‌ها در پایان سوره، به کارکرد «شاعرانه» زبان دلالت دارد. از سوی دیگر، روایت دقیق رخدادهای تاریخی مانند قحطی و مهاجرت، جلوه‌ای از کارکرد «ارجاعی» زبان در متن است.

(موسوی و عموزاده، ۱۴۰۲).

۳.۲ روایت‌شناسی کنشی گریماس

الگوی روایت‌شناسی گریماس، روایت را به منزله زنجیره‌ای از نقش‌ها و کنش‌ها تحلیل می‌کند که از وضعیت اولیه (فقدان یا بحران) تا وضعیت نهایی (دستیابی یا بازشناسی) امتداد می‌یابد. در این مدل، هر کنشگر (فاعل، مفعول، فرستنده، گیرنده، یاری‌دهنده و بازدارنده) نقشی معناشناختی در پیشبرد روایت ایفا می‌کند. روایت سوره یوسف دقیقاً چنین الگویی را دنبال می‌کند: از رؤیای پیش‌گویانه آغاز می‌شود، از مراحل آزمون و محنت عبور می‌کند و در پایان به بازیافت معنا و بازپیوند خانوادگی می‌انجامد.

افزون بر این، گریماس میان دو نوع روایت تمایز قائل می‌شود: روایت «تجویزی» که از پیش بر اساس اراده‌ای متعالی طراحی شده (مانند افکندن یوسف در چاه) و روایت «تعاملی» که محصول تصمیم‌ها و تعاملات انسانی است (نظیر گفت‌وگو با زندانیان) (پاکتچی، ۱۳۹۳؛ عبدالحلیم، ۲۰۱۸). در سوره یوسف، این دو گونه روایت به صورت درهم‌تنیده عمل می‌کنند و ساختاری دوگانه از تقدیر الهی و کنش انسانی می‌سازند.

طراحی مدل تحلیلی تلفیقی

با اتکا به نظریه سوسور (در سطح ساختار نشانه‌ای)، یاکوبسن (در سطح کارکرد زبانی) و گریماس (در سطح ساختار کنشی)، این پژوهش مدلی تحلیلی برای واکاوی روایت سوره یوسف طراحی می‌کند. هدف، ترسیم مکانیسم‌هایی است که از طریق آن‌ها زبان، نشانه و ساختار روایی با یکدیگر در تعامل قرار گرفته و به تولید معنا در متن قرآنی

می‌انجامند.

سه محور اصلی این مدل عبارت‌اند از:

۱. **زنجیره‌های کنشی:** تحلیل سیر تحولی روایت از رؤیا تا تحقق، از چاه تا قصر، از بحران تا بازشناسی، در قالب

نقش‌ها و تعاملات شخصیت‌ها.

۲. **دلالت‌های نمادین:** بررسی عناصر مرکزی نظیر پیراهن، خون، خواب و بازار به‌عنوان دال‌هایی سیال که در طول روایت

دچار تحول معنایی می‌شوند.

۳. **ساختار زمانی (در زمانی / هم‌زمانی):** تحلیل نسبت بین توالی زمانی علی^۱ و لحظات تمرکزی و معنایی که در

قالب گریه‌ها، رؤیاها و صحنه بازشناسی جلوه‌گر می‌شوند.

این چارچوب تلفیقی به تحلیل‌گر امکان می‌دهد تا فراتر از محتوای سطحی روایت، به لایه‌های ساختاری، بلاغی و معنایی سوره یوسف راه یابد؛ لایه‌هایی که معنا را نه به شکل ثابت و از پیش تعیین‌شده، بلکه به‌صورت پویا، بافت‌مند و چندسطحی سامان می‌دهند.

۳) تحلیل داده‌ها

این بخش با تکیه بر مدل تحلیلی سه‌سطحی مقاله-زنجیره‌های کنشی، دلالت‌های نمادین و ساختار در زمانی-به‌واکاوی ساختار معنایی سوره یوسف می‌پردازد. در هر بخش، نمونه‌هایی دقیق از متن سوره بررسی شده و با چارچوب نظری تطبیق داده می‌شوند تا نشان داده شود چگونه روایت سوره در تعامل میان نشانه، کنش و زمان معنا می‌سازد.

۳-۱. تحلیل زنجیره‌های کنشی (رؤیا ← چاه ← قدرت)

یکی از ویژگی‌های بارز روایت یوسف، حرکت علی-روایی آن از موقعیتی ابتدایی (رؤیای پیش‌آگاهی) به اوج کنشگری (قدرت در مصر) است. این حرکت در سه زنجیره اصلی قابل‌ردیابی است:

الف) زنجیره رؤیا

نقطه آغازین سوره یوسف با رؤیایی است که ساختار کلی روایت را از همان ابتدا شکل می‌دهد و شالوده‌ای از معنا، رمز و پیش‌آگاهی را در دل خود نهفته دارد. در این آیه، یوسف به پدرش می‌گوید:

(إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ)

«من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه را که بر من سجده می‌کردند.» (یوسف: ۴)

این رؤیا، از منظر روایت‌شناختی، در حکم کنش انگیزاننده نخستین عمل می‌کند؛ محرکی که ساختار علی-روایی سوره را به حرکت درمی‌آورد و مجموعه‌ای از کنش‌ها، تعارضات و آزمون‌ها را سامان می‌دهد. برخلاف سایر کنش‌های روایی که در بستر علیت زمانمند گسترش می‌یابند، رؤیا در لحظه‌ای ایستا و رمزآلود ارائه می‌شود، اما در طول روایت، معنای آن به تدریج گشوده می‌گردد و در پایان سوره، به نقطه تحقق بازمی‌گردد.

از منظر نشانه‌شناسی ساخت‌گرا، این رؤیا را می‌توان نمونه‌ای از دال پیش‌ساخته^۲ دانست؛ نشانه‌ای مترکم، نمادین و ایستا که معنای نهایی روایت را در قالبی پیش‌گویانه رمزگذاری می‌کند و درعین حال، ساختار معنایی آینده روایت را هدایت می‌نماید. چنان‌که صفوی (۱۳۹۰) اشاره کرده است، «چنین دال‌هایی، در ساختار روایی معنا را نه از طریق ارجاع مستقیم به واقعیت، بلکه از طریق نظامی از تفاوت‌ها و رمزگشایی‌های تدریجی تولید می‌کنند» (ص. ۷۲). در همین راستا، رؤیای یوسف واجد کیفیتی تأویلی نیز هست؛ یعنی نظام دلالتی آن از پیش در متن حک شده، اما معنا و کارکرد نهایی‌اش تنها از طریق سیر روایی و بازشناسی نهایی در پایان سوره فعال می‌شود. بدین‌سان، این رؤیا نه تنها عنصری آغازین، بلکه دالی دورانی است که روایت را هم آغاز می‌بخشد و هم آن را به پایان معناشناختی‌اش بازمی‌گرداند.

کارکرد دوگانه رؤیا: ارجاعی و شاعرانه

بر اساس نظریه شش‌گانه عملکردهای زبان رومن یاکوبسن، رؤیای یوسف را می‌توان از منظر دو کارکرد کلیدی تحلیل کرد:

۱. **کارکرد ارجاعی^۳**: رؤیا، از حیث محتوای نمادین، به آینده‌ای اشاره دارد که هنوز تحقق نیافته است. به این معنا، ساختار رؤیا نوعی ارجاع تعلیقی یا تأخیری دارد؛ در آن نشانه‌هایی به کار رفته‌اند که در زمان وقوعشان معنای شفافی ندارند، اما روایت به تدریج و در بستر زمان، آن‌ها را معنا می‌بخشد. رؤیا به صورت ضمنی اطلاعاتی درباره رابطه قدرت (خورشید و ماه)، کثرت (یازده ستاره) و خضوع (سجده) ارائه می‌کند، اما بدون آن‌که تبیینی کامل از آن‌ها بدهد.

۲. **کارکرد شاعرانه^۴**: زبان رؤیا، به خصوص در نحوه چیش تصاویر کیهانی (خورشید، ماه، ستارگان)، واجد کیفیت

1. Initial narrative actant
2. pre-structured signifier
3. Referential
4. Poetic

زیبایی‌شناختی و استعاری است. به‌جای بیان مستقیم معنا، تصویرهایی ارائه می‌شود که ترکیب آن‌ها نوعی هارمونی سمبولیک ایجاد می‌کند. این هارمونی، مطابق با کارکرد شاعرانه زبان در نظریه یاکوبسن، سبب می‌شود که فرم بیان خود به بخشی از معنا تبدیل شود و معنا نه از طریق محتوای مستقیم، بلکه از طریق فرم دال‌تگر تولید شود (یاکوبسن،

۱۹۸۷).

رؤیا به‌مثابه ساختار پیش‌نمون معنا^۱

از منظر روایت‌شناسی و نشانه‌شناسی، رؤیای آغازین حضرت یوسف را می‌توان به‌مثابه «پیش‌نمون روایی»^۲ تحلیل کرد؛ یعنی ساختاری متراکم، نمادین و پیش‌گویانه که کلیت معنایی روایت را در قالبی فشرده پیشاپیش بازنمایی می‌کند. این ساختار، رؤیا را هم‌ارز با عناصری چون «پیش‌گویی تراژیک» در روایت‌های کلاسیک یونانی یا تکنیک «پیش‌آگاهی»^۳ در روایت مدرن قرار می‌دهد. با این حال، کارکرد رؤیا در سوره یوسف فراتر از صرف پیش‌گویی است؛ چراکه روایت در نقطه پایانی خود (آیه ۱۰۰) به این رؤیا بازمی‌گردد و معنای آن را در بستر تحقق کامل تأیید و تکمیل می‌کند. به‌بیان‌دیگر، رؤیا نه‌تنها آغازگر روایت بلکه حلقه پایانی و نقطه بازگشت آن نیز محسوب می‌شود و از این رو، به‌صورت یک «دال دورانی» یا نشانه‌ای با قابلیت بازگشت معنایی^۴ عمل می‌کند.

دال رؤیا و نظام افتراقی معنا

بر اساس نظریه سوسور، دال‌ها نه از طریق ارجاع مستقیم، بلکه در نظامی از تفاوت‌ها معنا می‌یابند. رؤیای یوسف نیز تنها از طریق تقابل با سایر لحظات داستانی -از جمله رؤیای زندانیان، خواب پادشاه و همچنین مواجهه با واقعیت عینی- معنادار می‌شود. در واقع، این رؤیا در ابتدا مبهم و تأویلی است، اما در تعامل با نظام کلی روایت، معنای قطعی می‌یابد. به‌بیان‌دیگر، رؤیا با دال‌هایی چون پیراهن، چاه و مقام حکومتی، وارد رابطه معنایی می‌شود و معنا نه از درون آن، بلکه از موقعیتش در زنجیره روایی استخراج می‌گردد.

رؤیای آغازین یوسف یکی از غنی‌ترین دال‌های نمادین در ساختار نشانه‌ای قرآن است. این رؤیا، هم به‌عنوان عنصر ساختاری (انگیزاننده روایت) و هم به‌عنوان رمز فرهنگی (بازشناسی قدرت، خانواده و الهی بودن) عمل می‌کند. قدرت این رؤیا در آن است که معنا را نه از طریق وضوح، بلکه از طریق تعلیق و تعمق فعال می‌کند و درنهایت،

1. prefiguration
2. narrative prototype
3. Foreshadowing
4. Retroactive signifier

با تحقق در پایان داستان، روایت را به انسجام کامل می‌رساند. چنین تحلیلی نشان می‌دهد که در سوره یوسف، معنا نه از طریق گزارش رویدادها، بلکه از طریق بازی دقیق دال‌ها و ساختارهای زمانی و نمادین شکل می‌گیرد.

ب) زنجیره چاه

صحنه انداخته شدن یوسف در چاه که در آیات ۱۰ تا ۱۵ سوره یوسف آمده است، یکی از لحظات محوری و تعیین‌کننده در ساختار روایی این سوره محسوب می‌شود. این لحظه نه فقط از نظر رویداد بیرونی، بلکه از منظر تحولی که در وضعیت شخصیت‌ها و جهت‌گیری علی-زمانی داستان ایجاد می‌کند، واجد اهمیتی بنیادی است. از منظر روایت‌شناسی، این رخداد در حکم **نقطه گسست روایی**^۱ است؛ لحظه‌ای که در آن تعادل اولیه روایت فرومی‌ریزد، کنش روایی وارد مرحله جدیدی می‌شود و شخصیت اصلی از وضعیت نسبی امنیت، وارد قلمرو بی‌ثباتی، فقدان و آزمون می‌گردد.

چاه به مثابه آغاز مرحله آزمون (گریماس)

در چارچوب مدل کنشی الگزیس گریماس، روایت به سه مرحله کلی تقسیم می‌شود: وضعیت اولیه، آزمون و بازشناسی یا تحقق. انداخته شدن یوسف در چاه دقیقاً آغاز مرحله دوم، یعنی **مرحله آزمون**^۲ است. در این مرحله، قهرمان از جهان آشنای خویش جدا می‌شود و به فضای ناشناخته‌ای پرتاب می‌گردد که در آن باید شایستگی، استقامت و هویت خود را بازیابی کند. یوسف، پیش از این صحنه، در جایگاه فرزند محبوب پدر و رؤیابین آینده‌دار ظاهر می‌شود؛ اما با وقوع این کنش، به **کنشگر منفعلی** تبدیل می‌شود که بر او ظلم می‌رود و کنش دیگران (برادران، کاروانیان، بازارگانان) مسیر زندگی‌اش را تعیین می‌کند. این تغییر موقعیت، مطابق الگوی «حرکت از کنشگری به مفعولیت» در روایت‌های کلاسیک اسطوره‌ای نیز هست.

چاه و کارکرد تجویزی روایت

از منظر کارکردی، این کنش واجد **بار تجویزی** است؛ به این معنا که از لحاظ درونی، کنشی است که توسط اراده شخصیت‌ها (برادران) انجام می‌گیرد و تصمیم‌گیری در آن نقش دارد، اما از حیث کلیت روایت، در خدمت اجرای طرحی پیش‌نوشته‌شده و از پیش مقدر است. به بیان دیگر، اراده برادران برای حذف یوسف، در عین آن‌که عملی خشن،

1. Rupture narrative
2. épreuve

حسودانه و مبتنی بر قدرت انسانی است، در نهایت به تحقق همان رؤیایی کمک می‌کند که در آغاز سوره مطرح شده بود. بدین ترتیب، روایت وارد نظام دوگانه کنشگری انسانی/اراده الهی می‌شود که در آن عمل انسانی، ولو با نیت منفی، به سازوکار تحقق معنا تبدیل می‌شود (افسر و حسین، ۱۳۹۲).

چاه و کارکرد عاطفی و نمادین

از منظر نشانه‌شناسی و تحلیل بلاغی، صحنه افکندن یوسف در چاه نه تنها نقطه عطف روایت، بلکه حامل شدیدترین بار عاطفی و گسست نمادین در کل سوره است. کنش پنهانی انداختن یوسف بدون آگاهی پدر، همراه با نیت قتل و سپس ارائه گواهی دروغین (یوسف: ۱۸)، گسستی بنیادین در پیوند پدرانه رقم می‌زند. این رخداد، از یک سو، یعقوب را به وضعیت سوگواری فعال می‌کشانند و از سوی دیگر، احساس هم‌دلی و ترحم خواننده را به شدت برمی‌انگیزد. چنان‌که مظاهری و همکاران اشاره می‌کنند، «موقعیت چاه نه فقط نماد حذف جسمانی یوسف، بلکه گفتمان غیاب، فراق و ناپدید شدن معنا در نظام پدرسالارانه روایت است» (مظاهری، رضایی و فتاحی، ۱۴۰۰، ص. ۹۵)؛ بنابراین، چاه به مثابه نشانه‌ای چندلایه، هم از حیث فضایی و هم از حیث احساسی و معرفتی، موقعیتی تراژیک می‌سازد که در آن، نه فقط فرزند گم می‌شود، بلکه معنای پیوند نیز تعلیق می‌گردد. این لحظه از نظر زبان‌شناسی یا کوبسنی نیز دارای کارکرد عاطفی^۱ است، چراکه مخاطب را درگیر احساسات شدید فقدان، ظلم و بی‌عدالتی می‌کند.

در بُعد نمادین، چاه را می‌توان به‌عنوان نماد طرد، هبوط و آغاز سفر قهرمان در نظر گرفت. در بسیاری از روایت‌های اسطوره‌ای و دینی، ورود به فضای تاریک یا زیرزمینی، مقدمه‌ای است برای تحول و بازآیش. یوسف نیز با ورود به چاه، از فضای امن خانوادگی جدا می‌شود و وارد زنجیره‌ای از موقعیت‌های بحرانی اما سازنده می‌گردد؛ از جمله فروخته شدن، اسارت، زندان و در نهایت، قدرت. به این ترتیب، چاه نه تنها لحظه‌ای از رنج، بلکه در معنای روایی، دروازه تحول شخصیت و ورود به مرحله قهرمانی است.

تحلیل نشانه‌ای موقعیت چاه

از منظر سوسوری، چاه در نظام نشانه‌ای متن در رابطه‌ای افتراقی با سایر موقعیت‌ها معنا می‌یابد: تقابل میان «خانه پدری / چاه»، «امنیت / تهدید» و «عزت / ذلت» در این صحنه فعال می‌شود. همچنین، نشانه‌هایی چون «پیراهن»، «خون» و «دروغ» در این موقعیت وارد روابط زنجیره‌ای می‌شوند که دال‌های معنایی متعددی را در کل روایت فعال

1. Emotive function

می‌کنند.

در مجموع، صحنه انداختن یوسف در چاه واجد سه لایه تحلیلی است:

۱. از منظر **روایت‌شناسی**، لحظه گسست و ورود به مرحله آزمون گریماسی؛

۲. از منظر **کارکردی**، کنشی تجویزی از سوی شخصیت‌ها با جهت‌گیری الهی؛

۳. از منظر **نشانه‌شناسی و بلاغی**، مکانی نمادین با کارکرد عاطفی و فرهنگی.

این صحنه، الگویی از تعامل پیچیده میان فرم، معنا و تجربه عاطفی در متن مقدس است؛ تعاملی که تحلیل‌های صرفاً کلامی یا تاریخی قادر به روشن ساختن آن نیستند.

ج) زنجیره قدرت

دست‌آورد نهایی یوسف در سوره، یعنی **تأویل رؤیای پادشاه و سپس عهده‌دار شدن مدیریت بحران اقتصادی مصر** (آیات ۴۳-۵۵)، نقطه اوج و تکامل یافته‌ترین مرحله در زنجیره کنشی روایت به‌شمار می‌رود. این مرحله نه تنها پایان بخش مسیر پررنج و تدریجی یوسف از چاه تا دربار است، بلکه **تجلی نهایی تحول شخصیت و تحقق روایت کنشی** در قالب فاعلی مقتدر و حکیم نیز هست. این نقطه اوج از منظر روایت‌شناسی گریماسی، با مدل **روایت تعاملی** هم‌خوانی دارد؛ یعنی مرحله‌ای که در آن قهرمان نه صرفاً موضوع اعمال دیگران، بلکه در مرکز شبکه‌ای از تعاملات معنادار و عقلانی قرار می‌گیرد و خود به‌عنوان عنصر فعال و ساخت‌دهنده معنا عمل می‌کند (پاکتچی، ۱۳۹۳).

تفسیر رؤیای پادشاه: کنش تأویلی و بازشناسی توانمندی

مرحله‌ای مهم در سیر تطور شخصیت یوسف، لحظه‌ای است که او رؤیای پادشاه مصر را تأویل می‌کند؛ رؤیایی که نه تنها ساختار روایت را دگرگون می‌سازد، بلکه جایگاه اجتماعی و معرفتی یوسف را از زندانی به مقام قدرت ارتقا می‌دهد. آیه چنین است:

(وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعَ عَجَافٍ وَسَبْعُ سُؤُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَثْنُونَ فِي رُؤْيَايَ
إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ)

«و پادشاه گفت: من [در خواب] هفت گاو چاق دیدم که هفت گاو لاغر آن‌ها را می‌خوردند و هفت خوشه سبز و [هفت]

خوشه خشکیده؛ ای بزرگان! اگر توان تأویل خواب دارید، مرا از رؤیایم آگاه کنید.» (یوسف: ۴۳)

در این بخش از روایت، رؤیا دیگر در مقام نمادی خصوصی یا صرفاً نبوی ظاهر نمی‌شود، بلکه به مسئله‌ای عمومی، تاریخی و اقتصادی پیوند می‌خورد. این تغییر موقعیت، گویای گذار روایت از سطح فردی و خانوادگی به عرصه اجتماعی-سیاسی و تمدنی است؛ جایی که دانش تأویلی یوسف به ابزار تحلیل بحران، پیش‌بینی آینده و ساماندهی اجتماعی تبدیل می‌شود.

از منظر نشانه‌شناسی، کنش تأویل در اینجا دال مرکزی قدرت معرفتی است؛ نشانه‌ای که نه تنها فراتر از مشاهده صرف عمل می‌کند، بلکه فرآیند دلالت را از سطح توصیفی به سطح کنترل معنا می‌کشاند. برخلاف رؤیای آغازین که ایستا و پیش‌نمون بود، رؤیای پادشاه دینامیک، چندلایه و وابسته به فرآیند تفسیر است. بدین‌سان، تأویل به کنشی فعال بدل می‌شود که خود معنا را می‌سازد، نه صرفاً آن را آشکار می‌سازد.

این دال تفسیری، یوسف را از موقعیتی حاشیه‌ای به مرکز ساختار قدرت منتقل می‌کند. در این تحول، تأویل نه تنها گشودگی معنای خواب، بلکه ابزار برنامه‌ریزی برای آینده، مدیریت منابع طبیعی و مهار بحران قحطی است. در اینجا، معنا محصول تفکر ساخت‌یافته و دانشی است که از دل تجربه زندان و تمرین تأویل در مقیاس فردی، به سطح سیاسی ارتقا می‌یابد.

بنابراین، روایت در این مرحله وارد قلمروی جدید می‌شود: قلمرویی که در آن دانش تفسیری نه فقط نجات فردی، بلکه نجات اجتماعی و نه فقط تحقق رؤیا، بلکه تحقق حکمت تاریخی را ممکن می‌سازد.

کنشگری عقلانی: از انفعال به اقتدار

در این بخش از روایت، یوسف دیگر نه قربانی توطئه، نه تعبیرگر ناشناس رؤیا و نه زندانی خاموش، بلکه به‌عنوان یک **فاعل اقتدارمند و عقل‌گرا** ظاهر می‌شود. پیشنهاد راهبردی او برای انبار کردن غلات، سهمیه‌بندی منابع و کنترل اقتصادی، نشانگر کنشگری مبتنی بر خرد، تدبیر و آینده‌نگری است. بدین‌سان، شخصیت یوسف به اوج رشد روایی خود می‌رسد؛ مسیری که با رؤیای کودکانه آغاز شده بود، اکنون با سیاست‌گذاری اقتصادی و نجات سرزمین‌ها از قحطی به پایان می‌رسد.

از منظر گریماسی، یوسف در این نقطه تبدیل به **فاعل کامل روایی** می‌شود: کسی که هم هدف دارد (نجات مردم)، هم ابزار دارد (دانش تأویلی و سازمان‌دهی)، هم مانع را از میان برداشته (خروج از زندان و اثبات حقانیت) و هم در تعامل با دیگر کنشگران (پادشاه، مردم، خانواده) عمل می‌کند.

حرکت از فقدان به فراوانی: ساختار دگرگونی

با تأمل در روند روایی سوره، مشخص می‌شود که این لحظه نقطه‌ای است که در آن حرکت کل روایت از وضعیت فقدان (دورافتادگی، تبعید، تحقیر) به وضعیت فراوانی و قدرت می‌رسد. این تحول دقیقاً همان ساختار دگرگونی است که گرماس در الگوی کنش خود معرفی می‌کند: روایت از طریق زنجیره‌ای از آزمون‌ها، به نقطه‌ای می‌رسد که در آن فقدان رفع می‌شود و ارزش مطلوب به دست می‌آید؛ اما در اینجا، فراوانی نه صرفاً یک وضعیت مادی (نعمت اقتصادی)، بلکه معنایی معنوی و فراتاریخی نیز دارد: **بازسازی عدالت، ترمیم گسست‌های خانوادگی و تحقق وعده الهی.**

روایت تعاملی: قدرت از دل مشارکت

در تحلیل این مرحله، نباید از طبیعت تعاملی کنش‌ها غافل شد. یوسف در این مرحله کنشگر مطلق نیست، بلکه در گفت‌وگو با پادشاه، در تعامل با کارگزاران حکومتی و در پیوند مجدد با خانواده خویش عمل می‌کند. این وضعیت، مطابق با مدل «روایت تعاملی» در نشانه‌معناشناسی ادبیات (به‌ویژه در نظریه گرمس و ژاک فونتتی)، نشان می‌دهد که معنا و قدرت نه در کنش یک‌سویه، بلکه در تعامل کنشگران متقابل شکل می‌گیرد. یوسف از چاه به اوج اقتدار نمی‌رسد، مگر با تعامل صبورانه، تفسیرگری معنا دار و انتخاب‌های سنجیده.

به‌طور خلاصه، مرحله نهایی کنش یوسف در سوره، یعنی تفسیر رؤیای پادشاه و مدیریت بحران مصر، نمایانگر **اوج روایت کنشی** است که از طریق **ادغام تأویل، عقلانیت و اخلاق پیامبرانه** به ثمر می‌رسد. در این مرحله، روایت وارد مرحله تعاملی می‌شود، کنشگر از وضعیت انفعالی به فاعل مقتدر بدل می‌گردد و معنا از سطح شخصی به سطح تمدنی ارتقا می‌یابد. این ساختار از سوره یوسف، الگویی عمیق از **رابطه میان رنج و اقتدار، فقدان و فراوانی و آزمون و تحقق** ارائه می‌دهد که از منظر نشانه‌شناسی و روایت‌شناسی می‌تواند به‌صورت مدل تحلیلی قابل تعمیم به سایر متون مقدس نیز عمل کند.

۳-۲. تحلیل روایت از منظر تجویزی و تعاملی

در چارچوب روایت‌شناسی گرماس، می‌توان ساختار کلی داستان یوسف را بر پایه **دو نوع حرکت روایی متمایز** تحلیل کرد: روایت تجویزی و روایت تعاملی. این دو نوع روایت، به‌مثابه دو سطح از کنش روایی، در تعامل با یکدیگر حرکت داستان را پیش می‌برند و امکان تحلیل پیچیده‌تری از روابط علی، اخلاقی و معنایی متن را فراهم می‌سازند.

در واقع، این تقسیم‌بندی نه فقط تمایز میان اراده الهی و اراده انسانی را مشخص می‌سازد، بلکه نشان می‌دهد که روایت سوره یوسف چگونه از طریق **تلازم تقدیر و انتخاب**، نظامی پویا و چندلایه از معنا می‌سازد.

۱. روایت تجویزی: ساختار تقدیری و پیش‌نویس

روایت تجویزی نزد گرماس به کنش‌هایی اطلاق می‌شود که در جهت تحقق یک فرمان از پیش تعیین شده یا اراده‌ای فراتر از شخصیت‌ها عمل می‌کنند. در سوره یوسف، این نوع روایت بر محور **مداخلات الهی، الهامات پیشینی، یا تحقق وعده‌های ازلی** استوار است. در چنین لحظاتی، شخصیت‌ها خود منشأ کنش نیستند، بلکه نقش‌پذیر از ساختاری کلان‌ترند.

مثال‌های برجسته:

- **افکندن یوسف در چاه (یوسف: ۱۰-۱۵):** گرچه کنش در ظاهر از سوی برادران انجام می‌شود، اما از منظر کل روایت، این لحظه مقدمه‌ای است برای تحقق رؤیای آغازین. به عبارتی، این کنش در نظام کلی روایت تقدیر شده، نقطه‌ای از اراده الهی برای انتقال یوسف به مصر است.
- **نجات یوسف توسط کاروان (یوسف: ۱۹):** کاروان بدون آگاهی از هویت یوسف، او را از چاه بیرون می‌کشد؛ رویدادی که واجد هیچ منطق انسانی یا اخلاقی نیست، بلکه نشانی از هدایت و تقدیر پنهان است.
- **بازشناسی نهایی در مصر (یوسف: ۹۹-۱۰۰):** تحقق رؤیای کودکی، خضوع والدین و برادران و رسیدن به نقطه اوج معنا، همگی در نظام تجویزی معنا می‌گیرند.

۲. روایت تعاملی: ساختار انتخاب و کنش آگاهانه

روایت تعاملی در مقابل، مبتنی است بر انتخاب شخصیت‌ها، گفت‌وگو، واکنش به موقعیت و کنش اخلاقی. در این نوع روایت، کنشگر در تعامل با دیگر شخصیت‌ها و در پاسخ به مسائل موقعیتی، دست به تصمیم‌گیری می‌زند. معنا نه از طریق تقدیر، بلکه از طریق مواجهه با «دیگری»، گفت‌وگو و اقدام عقلانی پدید می‌آید.

نمونه‌های بارز:

- **گفت‌وگوهای یوسف با زندانیان** (یوسف: ۳۶-۴۲): یوسف با زندانیان وارد تعامل معناشناسانه می‌شود و در آنجا توانایی تأویل خویش را اثبات می‌کند. این صحنه، خلاقانه‌ترین وجه تعامل عقلانی و معنوی اوست.
- **تدبیر یوسف برای مدیریت بحران** (یوسف: ۴۷-۴۹): پیشنهاد سیاستی مشخص برای مواجهه با قحطی، نشانه‌ای از کنش عقلانی و اجتماعی یوسف است، بی‌آنکه الزام بیرونی وجود داشته باشد.
- **رفتار بخشاینده یوسف با برادران** (یوسف: ۸۸-۹۲): در این لحظه، او می‌توانست انتقام بگیرد، اما بر پایه اخلاق نبوی، تصمیم به بخشش و بازسازی پیوند خویشاوندی می‌گیرد.

۳. تلفیق تجویزی و تعاملی: لایه‌مندی روایت

- روایت سوره یوسف از آنجاکه هم الهی است و هم انسانی، واجد **لایه‌مندی روایی** است که در بسیاری از لحظات، تجویزی و تعاملی با یکدیگر تداخل می‌یابند. این درهم‌تنیدگی معنایی، روایت را به جای نظامی خطی، به نظامی چندسطحی بدل می‌کند که در آن، کنش انسانی بر بستر تقدیر الهی عمل می‌کند و بالعکس.
- **ماجرای چاه**: عمل برادران به روشنی برآمده از حسد و تصمیم آگاهانه آنان است (روایت تعاملی)، اما نجات یوسف بدون دخالت انسانی خاص، در سطح روایت تجویزی قرار دارد. این دو سطح، مکمل یکدیگرند: انگیزش انسانی برای تحقق تقدیر الهی.
 - **فروش یوسف در بازار مصر** (یوسف: ۲۰-۲۱): تصمیم عزیز مصر برای خرید یوسف عملی انسانی است، اما بلافاصله در متن با عبارت «وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ...» از سطح انسانی به سطح تجویزی الهی ارتقا می‌یابد. تحلیل عبدالحلیم (۲۰۱۸) نیز نشان می‌دهد که این ترکیب دوگانه نشان‌گر سنت قرآنی در ادغام اراده انسانی و قضاوت الهی است.
- تحلیل روایت سوره یوسف در پرتو تمایز **روایت تجویزی و روایت تعاملی** نشان می‌دهد که ساختار داستان، تنها با تحلیل کنش شخصیت‌ها یا تقدیر الهی به تنهایی قابل فهم نیست. بلکه آنچه این روایت را پیچیده و ماندگار می‌سازد، **تعامل پویا میان اراده آزاد و هدایت پنهان، میان تصمیم و تقدیر و میان کنش انسانی و معنای الهی** است. این دوگانگی روایی، الگویی منحصر به فرد در ادبیات دینی فراهم می‌سازد که می‌تواند در تحلیل دیگر متون مقدس نیز به کار رود و امکان نظریه‌پردازی نشانه‌شناسانه در بستر الهیات را فراهم سازد.

۳-۳. تحلیل عناصر نمادین: تمرکز بر «پیراهن»

در سوره یوسف، پیراهن (قمیص) را می‌توان برجسته‌ترین **دال نمادین** دانست؛ نشانه‌ای چندوجهی که در طول روایت، سه بار با کارکردهایی کاملاً متفاوت ظاهر می‌شود و هر بار معنایی تازه می‌آفریند. اهمیت نشانه‌ای پیراهن نه در خود آن به‌عنوان شیء، بلکه در **تحول تدریجی معنا** در بستر روایت است. بر اساس نظریه سوسور، نشانه‌ها تنها در نظام افتراقی و در بافت هم‌نشینی و جان‌نشینی خود معنا می‌گیرند، نه به‌واسطه پیوندی طبیعی با مدلولشان. در این چارچوب، پیراهن یوسف از یک **دال سلبی و فریبکارانه** آغاز می‌شود، به **دال دفاع و اثبات بی‌گناهی** درمی‌آید و در نهایت به **دال شفا و بازسازی عاطفی و خانوادگی** بدل می‌گردد (طاهری، ۱۳۹۵).

۱. پیراهن خون‌آلود (آیه ۱۸): نشانه دروغ و گسست عاطفی

نخستین حضور نمادین پیراهن در سوره یوسف در لحظه‌ای رخ می‌دهد که برادران، پس از افکندن یوسف به چاه، پیراهن او را با خون ساختگی می‌آیند و به‌منظور فریب پدر، نزد او می‌آورند. قرآن این صحنه را چنین روایت می‌کند:

(وَجَاءُوا عَلَيَّ قَمِيصَهُ بِدَمٍ كَذِبٍ)

«و پیراهن او را با خونی دروغین آوردند.» (یوسف: ۱۸)

در این لحظه، پیراهن به‌مثابه یک دال فریب عمل می‌کند؛ عنصری مادی که به‌ظاهر حامل نشانه‌ای از مرگ است، اما در سطح معنایی، واجد کارکردی متقابلانه و افشاگرانه است. از منظر نشانه‌شناسی ساخت‌گرا، پیراهن در هم‌نشینی با واژه «كَذِبٍ» واجد بار معنایی سلبی می‌شود و در نظام افتراقی زبان، در تقابل با دال‌هایی چون «صَدَقٌ» یا «رُؤْيَا» جای می‌گیرد. این نشانه، اگرچه در طرح دروغین برادران قرار دارد، اما در سطح روایی، نقطه آغاز گسست رابطه پدر و پسر و لحظه عزیمت یوسف به مسیر کنش و آزمون‌های پی‌درپی است.

از بُعد عاطفی و بلاغی، پیراهن آلوده به خون، دلالتی بر سوگ و جدایی دارد؛ اما این دلالت، در نگاه یعقوب، نه تأییدکننده یک فقدان واقعی، بلکه آشکارکننده نوعی دروغ نظام‌مند است. اینجا، رمزگان روایی از کارکرد ارجاعی فاصله می‌گیرد و وارد حوزه‌ای می‌شود که نشانه، نه از واقعیت، بلکه از نیت کنشگران روایت رمزگشایی می‌شود.

در نتیجه، این لحظه از روایت، با ترکیب عناصر زبانی، تصویری و عاطفی، نخستین گره نشانه‌شناختی سوره را شکل می‌دهد؛ جایی که پیراهن نه تنها لباس، بلکه حامل معنای پیچیده‌ای از جدایی، انکار حقیقت و آغاز سفر قهرمان است.

۲. پیراهن دریده‌شده (آیه ۲۵-۲۶): نشانه اثبات بی‌گناهی و دفاع

در دومین مقطع کلیدی از حضور پیراهن در سوره یوسف، این عنصر مادی از جایگاه نمادین پیشین خود فاصله می‌گیرد و به ابزار اثبات حقیقت و دفاع از بی‌گناهی بدل می‌شود. روایت قرآنی چنین بیان می‌کند:

وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِّنْ قَبْلِ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكٰذِبِيْنَ / وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِّنْ دُبُرٍ فَكٰذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ

«و گواهی داد یکی از خانواده [زلیخا]: اگر پیراهنش از جلو دریده شده، او راست می‌گوید و یوسف از دروغ‌گویان است؛ و اگر پیراهنش از پشت دریده شده، او دروغ گفته و یوسف از راست‌گویان است.» (یوسف: ۲۵-۲۶)

در این بخش، پیراهن نه تنها نشانه‌ای برای بازنمایی یک رویداد، بلکه به مثابه دال قضایی عمل می‌کند؛ ابزاری برای داوری که در غیاب شهادت زبانی مستقیم، گفتمان روایی را به سوی کشف حقیقت سوق می‌دهد. پاره‌شدن پیراهن از پشت، در تقابل با جلو، حامل معنایی ایجابی و اثبات‌گر است؛ به گونه‌ای که ساختار بلاغی آیه، استدلالی قیاسی را حول این شیء مادی سامان می‌دهد.

همان‌گونه که وفادار، حسینی و طاهری (۱۴۰۰، ص. ۱۳۵) یادآور شده‌اند، «این پیراهن نه فقط در گفتمان روایی بلکه در سطح بلاغی نیز، کارکردی شبه‌حقوقی و اثبات‌گر دارد؛ و از همین رو می‌توان آن را نشانه‌ای دانست که جسمیت خود را به نفع کارکردی گفتمانی از دست می‌دهد. به عبارتی، جسم نشانه به گفتمان بدل می‌شود. از منظر تحلیل افتراقی، معنا نه از ذات پیراهن، بلکه از تقابل آن با نسخه نخست شکل می‌گیرد. در پیراهن نخست (یوسف: ۱۸) نشانه «خون» در ترکیب با «کذب» دلالتی منفی، اندوه‌بار و فریب‌کارانه دارد؛ در حالی که در این مرحله، پیراهن «پاره‌شده» با صدق، افشاگری و عدالت موقعیتی پیوند می‌یابد. بدین سان، در بستر روایت، تقابل‌های زیر ساخته می‌شوند:

- خون‌آلود / پاره‌شده
- دروغ / راستی
- فریب / آشکارسازی

این تقابل‌ها نه تنها به انسجام معنایی سوره یوسف کمک می‌کنند، بلکه نشان می‌دهند چگونه یک شیء تکرار شونده (پیراهن) می‌تواند حامل معناهایی متنوع و گاه متضاد در بستر ساختار روایی و نظام افتراقی نشانه‌ها باشد.

۳. پیراهن شفافبخش (آیه ۹۳ و ۹۶): نشانه بازشناسی، شفا و بازسازی پیوندها

آخرین و برجسته‌ترین ظهور پیراهن در سوره یوسف در لحظه‌ای اتفاق می‌افتد که یوسف، پس از بازشناسی و آشتی با برادران، به آنان فرمان می‌دهد تا پیراهن او را نزد پدر ببرند:

(أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا)

«ببرید این پیراهن مرا و آن را بر چهره پدرم بیفکنید تا بینا شود.» (یوسف: ۹۳)

و این وعده در آیه ۹۶ محقق می‌شود:

(فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقِيَهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَأَرْتَدَّ بَصِيرًا)

«و هنگامی که مژده‌رسان آمد و پیراهن را بر چهره‌اش افکند، بینایی‌اش بازگشت.» (یوسف: ۹۶)

در این مرحله، پیراهن نه تنها به مثابه یک شیء فیزیکی یا نشانه روایی، بلکه به عنوان دالی چندلایه و فرازبان‌مند عمل می‌کند. این نشانه، هم‌زمان واجد سه سطح معنایی است:

۱. **جسمانی:** بازگشت بینایی یعقوب؛

۲. **روانی و عاطفی:** پایان اندوه طولانی و تحقق وصال؛

۳. **عرفانی و الهی:** تجلی وفای خداوند به وعده و بازگشت به نظم ازلی.

از منظر نشانه‌شناختی، این پیراهن در انتهای قوس معنایی خود قرار دارد: قوسی که از دروغ آغاز می‌شود (یوسف: ۱۸)، به اثبات حقیقت می‌رسد (یوسف: ۲۵) و اکنون به شفا و بازشناسی نهایی منتهی می‌گردد (یوسف: ۹۳، ۹۶). چنین قوسی را می‌توان به مثابه چرخه دلالتی رنج-کشف-رستگاری تحلیل کرد.

چنان‌که کاظم‌زاده و اسدی (۱۳۹۸، صص. ۹۵-۹۶) با تکیه بر تحلیل بلاغی-روایی نشان داده‌اند، پیراهن در این مرحله به «بازنمون رمزآلود تمامیتی از دست‌رفته» تبدیل می‌شود؛ نشانه‌ای که از دل زخم فراق سر بر می‌آورد و در نقش دال شفافبخش، نظم گسیخته خانواده و معنا را ترمیم می‌کند. به تعبیر آنان، این پیراهن، «نه فقط ابزاری برای بازگشت بینایی یعقوب، بلکه نمادی از وفاداری خداوند به وعده خویش و بازآفرینی وحدت از دل تفرقه» است. در اینجا، پیراهن در حکم نشانه‌ای است که هم گذشته را به یاد می‌آورد (زخم، جدایی، اندوه)، هم اکنون را دگرگون می‌سازد (شفا، بینایی، آشتی) و هم آینده را شکل می‌دهد (بازسازی خانواده، تحقق رؤیا، بازگشت به نظم الهی).

۴. نظام افتراقی معنا: تحلیل سوسوری نشانه‌ها

مطابق نظریه سوسور (۱۳۸۹)، معنا نه در ذات نشانه، بلکه در تفاوت آن با نشانه‌های دیگر و در موقعیتش در نظام

زبانی و روایی شکل می‌گیرد. پیراهن به‌عنوان دال ثابت، در هر موقعیت با مدلول متفاوتی پیوند می‌یابد:

- در اولی، مدلول = مرگ / دروغ؛
- در دومی، مدلول = حقیقت / دفاع؛
- در سومی، مدلول = شفا / بازسازی.

این **تغییر مدلول‌ها**، مبتنی بر **رابطه زمانی و روایی میان رخدادها** است، نه ویژگی ذاتی پیراهن. همچنین، با نگاهی بلاغی-فرهنگی، پیراهن در فرهنگ قرآنی و ایرانی، از دیرباز دلالت‌هایی همچون پوشش شأن، هویت و کرامت داشته است؛ و در این سوره، به دالی فرهنگی با عمق عاطفی و تفسیری بدل می‌شود (**طاهری، ۱۳۹۵**).

در تحلیل نشانه‌شناختی سوره یوسف، پیراهن به‌عنوان **دال سیال و چندلایه**، نقش کلیدی در تولید معنا دارد. معنا نه از ثبات نشانه، بلکه از **تحول کاربرد و موقعیت روایت‌محور آن** حاصل می‌شود. این روند نشان می‌دهد که نشانه‌های قرآنی برخلاف تصور ایستا، نظامی پویا و افتراقی دارند که در گذر زمان و در بستر روایت، پیوسته بازتعریف می‌شوند. پیراهن یوسف، از نماد گم‌گشتگی و دروغ، به نشانه شفا و بازشناسی تبدیل می‌شود؛ تحولی که با ساختار روایی، نظریه سوسور و خوانش بلاغی معنا کامل می‌گردد.

۳-۴. ساختار در زمانی و هم‌زمانی در روایت

تحلیل زمانی سوره یوسف نشان می‌دهد که ساختار روایی آن به‌گونه‌ای طراحی شده است که **هم در زمانی و هم هم‌زمانی** را در خود جای داده و از این طریق به خلق **روایتی چندلایه، پیوسته و تأمل‌برانگیز** دست یافته است. این ساختار، در عین سادگی خطی، واجد عمقی معنایی است که امکان تحلیل‌های روایی، شخصیتی و نشانه‌شناختی متنوعی را فراهم می‌سازد.

۱. ساختار در زمانی و علیت روایی

سوره یوسف از معدود سوره‌های قرآن است که دارای روایت کامل، متوالی و پیوسته‌ای از زندگی یک شخصیت است. روایت از رؤیای آغازین یوسف (آیه ۴) آغاز می‌شود و به تحقق آن در پایان سوره (آیه ۱۰۰) منتهی می‌گردد؛ مسیری که از لحاظ زمانی و علی-روایی به‌شدت منظم و منطقی است. به‌عبارتی، **هر رویداد علت یا زمینه‌ای برای رخداد بعدی است:**

• رؤیا ← حسادت برادران ← چاه ← بازار بردگان ← زندان ← تأویل رؤیا ← قدرت ← بازشناسی.

این توالی روایی نه تنها امکان تحلیل خطی شخصیت را فراهم می‌سازد، بلکه زمینه‌ای برای بررسی تحول تدریجی معنا در بستر زمان فراهم می‌آورد. در روایت سوره یوسف، شخصیت اصلی از کودکی رؤیابین و منفعل به پیامبری فعال و صاحب قدرت تأویل، بدل می‌شود. این فرایند نه به صورت تصادفی، بلکه در بستری از زمان‌مندی علی و منظم رخ می‌دهد. چنان‌که پژوهشگران نیز تأکید کرده‌اند، روایت‌های قرآنی واجد حرکتی در زمانی‌اند که به واسطه آن، معنا نه در نقطه‌ای ایستا، بلکه در سیر تدریجی رویدادها و تأثیر متقابل کنش‌ها و تأویل‌ها شکل می‌گیرد (سیدی و مظاهری، ۱۳۹۸، ص. ۹۸). در این چارچوب، زمان خود به عاملی معنایی بدل می‌شود که روایت را از سطح بازگویی حوادث فراتر برده و به عرصه تحول مفهوم و شخصیتی هدایت می‌کند.

۲. لحظات هم‌زمانی و فشردگی معنایی

با وجود این ساختار در زمانی مسلط، سوره یوسف در برخی نقاط از خط زمان فاصله می‌گیرد و به لحظاتی از هم‌زمانی معنایی و عاطفی وارد می‌شود. این لحظات را می‌توان نوعی مکث شاعرانه در متن دانست؛ موقعیت‌هایی که روایت متوقف می‌شود تا شدت عاطفه یا لایه‌مندی معنا را نمایان سازد.

نمونه‌های برجسته:

• گریه یعقوب و نابینایی اش (آیه ۸۴):

یکی از نقاط اوج عاطفی و بلاغی در سوره یوسف، آیه‌ای است که در آن اندوه حضرت یعقوب به اوج خود می‌رسد:

(وَأَيُّصَبُّ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ)

«و چشمانش از اندوه سفید شد [نابینا گشت] و او خشم [درون] خود را فرومی‌خورد.» (یوسف: ۸۴)

در این لحظه، روایت از مسیر علی‌زمانی خود منحرف می‌شود و وارد فضایی می‌گردد که می‌توان آن را تعلیق روایی^۱ نامید؛ لحظه‌ای که در آن سیر خطی رخدادها متوقف می‌شود تا تمرکز روایت از کنش به تجربه درونی و بار عاطفی شخصیت منتقل گردد. این مکث زمانی، برخلاف پیش‌روی روایی معمول، با تراکم احساسات و فشردگی معنایی جایگزین می‌شود.

نابینایی یعقوب در این آیه صرفاً دلالت بر اختلال فیزیولوژیک ندارد؛ بلکه نمادی از فروپاشی ادراکی و احساسی در سطحی ژرف‌تر از روایت است. از منظر نشانه‌شناسی، این نابینایی دالی جسمانی است که به بار معنایی گسترده‌تری از فراق، سکوت، سرکوب درونی و اشباع غم اشاره دارد. تعبیر «فَهُوَ كَظِيمٌ» گویای نوعی خویشن‌داری خاموش است که خود به یکی از مؤثرترین جلوه‌های عاطفه درونی شده در متون مقدس تبدیل می‌شود. در این نقطه، روایت به جای پیشبرد رخدادها، در یک گره عاطفی-بلاغی مکث می‌کند تا معنا را نه از طریق رویداد، بلکه از راه شدت احساس تثبیت کند. چنین لحظه‌ای را می‌توان نقطه اوج شاعرانه در ساختار نشانه‌شناختی سوره دانست؛ جایی که نشانه‌های روایت به بالاترین سطح کارکرد احساسی و نمادین خود می‌رسند و به جای توصیف، تجربه می‌آفرینند.

• بازشناسی نهایی در مصر:

در نقطه اوج سوره یوسف، لحظه بازشناسی، ساختاری روایی می‌یابد که از خط سیر علی-زمانی روایت فاصله می‌گیرد و به یک گره‌گشایی معنایی-عاطفی متمرکز بدل می‌شود؛ لحظه‌ای که در آن حقیقت هویت، اعتراف به گناه و کنش بخشایش در یک فضای بلاغی و نشانه‌شناختی هم‌زمان تبلور می‌یابد. این هم‌زمانی معنایی را می‌توان در سه آیه پیاپی مشاهده کرد:

آیه ۹۰ روایت را با پرسش برادران آغاز می‌کند:

(قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مِنْ يَتَّى وَيَصْبِرُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ)

«گفتند: آیا واقعاً تو یوسف هستی؟ گفت: من یوسفم و این برادرم است. همانا خداوند بر ما ممت نهاد. بی‌گمان هر کس تقوا پیشه کند و شکیبایی ورزد، خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌ساز».

در آیه بعد، اعتراف برادران به گناه و پذیرش برتری یوسف، نشانه‌ای از فروپاشی ساختار سلطه و آغاز فرآیند آشتی است:

(قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آتَيْنَاكَ آيَاتِنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَطِئِينَ)

«گفتند: به خدا سوگند که خدا تو را بر ما برتری داده و ما واقعاً خطاکار بودیم».

در نهایت، آیه ۹۲، با گزاره کوتاه و قاطع «لَا تَتْرِبْ عَلَيْنَا الْيَوْمَ»، نه تنها یک کنش زبانی بخشایش، بلکه عملی نشانه‌شناختی از انحلال نظام تقابلی جرم و کیفر است:

(قَالَ لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمْ اَلْيَوْمَ يَغْفِرُ اَللّٰهُ لَكُمْ وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ)

«گفت: امروز بر شما هیچ ملامتی نیست. خداوند شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است.»

در مجموع، این سه‌گانه قرآنی لحظه‌ای را می‌سازد که در آن روایت از خط سیر علی خود مکث می‌کند و معنا را در محور جانشینی نشانه‌ها، به‌جای توالی زمانی، تولید می‌کند. چنین ساختاری را می‌توان نمونه‌ای از چگالش روایی دانست که در آن معناهای اخلاقی، احساسی و وجودی به‌طور هم‌زمان و فشرده بروز می‌یابند. «لا تثریب علیکم» به‌منزله دال‌رهایی‌بخش، نه‌تنها کنش بخشایش را محقق می‌سازد، بلکه ساختار جدیدی از معنا را بنیاد می‌نهد که بر تقوا، رحمت و بازشناسی استوار است.

۳. همزیستی در زمانی و هم‌زمانی: یک ساختار دوگانه

ترکیب این دو الگو-در زمانی و هم‌زمانی- در سوره یوسف به تولید ساختاری مرکب و غنی از معنا منجر شده است. روایت در سطح کلان، حرکتی علی و تدریجی دارد؛ اما در نقاط کانونی، زمان به ایست می‌رسد تا معنا را متراکم کند. به‌عبارت‌دیگر، روایت بین دو قطب کارکردی حرکت می‌کند:

هم‌زمانی (عاطفی / شاعرانه)	در زمانی (علی)
مکث در نقاط اوج عاطفی	حرکت روایت و توالی رویدادها
تمرکز احساسی و لحظه‌های بلاغی	تحول شخصیت و نظام علت و معلول
تحلیل زبانی-عاطفی نشانه‌ها	تحلیل ساختاری روایی

تحلیل زمانی سوره یوسف نشان می‌دهد که این سوره دارای ساختاری دوگانه از در زمانی علی و هم‌زمانی شاعرانه است؛ درحالی‌که روایت با حرکتی تدریجی از رؤیا به تحقق پیش می‌رود و امکان تحلیل تحولات معنایی و شخصیتی را فراهم می‌سازد، در برخی لحظات نیز با مکث‌های بلاغی، احساسات، خاطره و معنا را در یک لحظه فشرده بازتاب می‌دهد. این ترکیب منحصر به فرد، به روایت امکان می‌دهد تا هم پیش‌رونده و هم تأملی باشد؛ امری که به پیچیدگی و ماندگاری آن در حافظه روایی جهان اسلام انجامیده است.

تحلیل ساختاری سوره یوسف نشان داد که با بهره‌گیری از الگوی تلفیقی نشانه‌شناسی، می‌توان حرکت روایت،

تحول معنا و کنش شخصیت‌ها را در بستری ساخت‌مند و معناگر تحلیل کرد. معنا در این سوره از طریق تعامل میان نظام نشانه‌ای، ساختار کنشی و زمان روایی ساخته می‌شود و نشانه‌هایی همچون پیراهن یا رؤیا، صرفاً نمادین یا بلاغی نیستند، بلکه حامل سیر تحول روایت‌اند.

نتیجه‌گیری

تحلیل سوره یوسف با بهره‌گیری از چارچوب نشانه‌شناسی ساخت‌گرا نشان داد که روایت این سوره از سه لایه مکمل تشکیل شده است: زنجیره‌های علی-روایی، عناصر نمادین و ساختار زمانی. مفاهیم سوسور درباره افتراق دال و مدلول، الگوی شش‌گانه یاکوبسن در تحلیل کارکردهای زبانی و مدل کنشی گریماس، امکان آن را فراهم ساختند تا حرکت معنایی روایت از رؤیا تا بازشناسی و قدرت، به صورت ساختاریافته تحلیل شود. یافته‌ها نشان دادند که معنا در این سوره نه تنها از محتوای وحیانی، بلکه از نظامی پیچیده از نشانه‌های زبانی، تمثیلی و زمانی شکل می‌گیرد.

پرسش نخست این پژوهش درباره چگونگی تعامل نظام‌های نشانه‌ای و روایی در خلق معنا بود. نتایج نشان دادند که این تعامل از طریق تبدیل عناصر روایی به نشانه‌های افتراقی و حرکت در زنجیره‌های کنشی قابل‌ردیابی است. پرسش دوم درباره نحوه شکل‌گیری معنا در بستر زمان بود. تحلیل ساختار در زمانی سوره نشان داد که روایت به شکل علی، پیوسته و تدریجی پیش می‌رود و در عین حال، لحظاتی از هم‌زمانی معنایی نیز در آن تعبیه شده‌اند که لایه‌های عمقی‌تری از معنا را فعال می‌کنند. بدین‌سان، ساختار روایی سوره یوسف الگویی منسجم از وحدت در کثرت معنا ارائه می‌دهد.

الگوی تلفیقی به‌کار گرفته‌شده در این پژوهش قابلیت تعمیم به دیگر سوره‌های روایی قرآن، به‌ویژه سوره‌هایی چون کهف، قصص و طه را دارد. در این سوره‌ها نیز می‌توان زنجیره‌های کنشی، عناصر نمادین (چوب موسی، غار اصحاب کهف، کشتی نوح) و ساختارهای زمانی را با رویکرد نشانه‌شناختی تحلیل کرد. همچنین، این مدل می‌تواند در تحلیل متون روایی دینی غیرقرآنی، چون احادیث قدسی یا روایات اهل بیت نیز به‌کار رود، مشروط به آن‌که ساختار روایی آن‌ها واجد انسجام درونی و تقدم زمانی باشد.

از محدودیت‌های این پژوهش، تمرکز صرف بر یک سوره و محدودیت در تعمیم مستقیم نتایج به متون غیرقرآنی است. همچنین، به دلیل گستردگی نظریه‌ها، تنها بخشی از امکانات تحلیلی آن‌ها به‌کار گرفته شد. پژوهش‌های آتی می‌توانند با گسترش مدل کنشی گریماس به سوی روایت‌های چندلایه‌تر، یا با ترکیب آن با رویکردهایی چون معناشناسی شناختی یا نشانه‌معناشناسی ادبی، چشم‌اندازهای جدیدی برای تحلیل متون مقدس بگشایند. همچنین

تحلیل تطبیقی با متون مقدس دیگر ادیان (مانند تورات یا انجیل) می‌تواند زمینه‌ساز گفت‌وگوهای میان‌فرهنگی نشانه‌شناسانه باشد.



کتابنامه

افسر، ا.، و حسین، ف. (۱۳۹۲). نشانه‌شناسی روایت‌های قرآنی. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. پکتیچی، ا. (۱۳۹۳). مبانی معناشناسی و نشانه‌شناسی قرآنی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. تقی‌پور، ع. (۱۳۹۸). تحلیل نشانه‌ای-روایی جهاد ابتدایی در سوره یوسف. پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن، ۸ (۱)، ۲۳۲-۲۴۵. روحانی، س. ع. (۱۳۹۹). مطالعه تطبیقی ساختار روایی قصه حضرت یوسف در قرآن کریم با یوسف و زلیخای جامی بر اساس الگوی سفر قهرمان. در ششمین همایش بین‌المللی مطالعات زبان و ادبیات در جهان اسلام. <https://civilica.com/doc/1181704/> سلامی، ا. (۱۳۸۸). تحلیل عناصر داستانی قصه حضرت یوسف (ع) در قرآن کریم. پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ۷ (۱۲)، ۱۰-۱.

سوسور، ف. د. (۱۳۸۹). درباره زبان‌شناسی عمومی (ت. شالچی، مترجم). نشر مرکز. سیدی، م.، و مظاهری، م. (۱۳۹۸). ساختار آوایی و نمادین در سوره یوسف: تأکید بر عنصر نفس و پیراهن. پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن، ۸ (۱)، ۲۳۱-۲۳۱.

شفیعی کدکنی، م. ر. (۱۳۹۰). صور خیال در شعر فارسی. آگه. صالحی، پ. (۱۳۹۵). بررسی و تحلیل داستان حضرت یوسف در قرآن کریم در چارچوب الگوی سیمپسون. پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن، ۴ (۲)، ۶۹-۹۴. <https://doi.org/10.30473/guran.2016.3057> صفوی، ر. (۱۳۹۰). معناشناسی ساختگرا. سمت.

طاهری، ح. (۱۳۹۵). نظام دلالت در قرآن؛ تحلیل نشانه‌شناسانه عناصر نمادین. مؤسسه آموزش عالی حوزوی امام رضا (ع). علی‌پور، ح.، جلالی، م.؛ و شریفی، ش. (۱۴۰۱). تحلیل استعاره‌های مفهومی در سوره یوسف. علوم قرآن و حدیث، ۵۴ (۲)، ۱۸۱-۱۹۷. <https://doi.org/10.22067/jquran.2021.61574.0>

کاظم‌زاده، ف.، و اسدی، ف. (۱۳۹۸). بررسی تطبیقی شخصیت‌پردازی حضرت یعقوب (ع) در قرآن و عهدین. مجله علوم و معارف قرآن کریم، ۷ (۱۳)، ۹۳-۱۰۶.

مظاهری، ا.، رضایی، م.؛ و فتاحی، ح. (۱۴۰۰). تحلیل گفتمانی غیبت در قصه حضرت یوسف (ع) با تکیه بر نظریه ون لیوون. مطالعات قرآنی و حدیثی معاصر، ۲ (۳)، ۸۹-۱۰۸.

موسوی، س. ح.، و عموزاده، م. (۱۴۰۲). بررسی انگیزش باهم‌آیی واژگانی بر پایه معناشناسی قالبی: نمونه موردی واژه «دست». مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، ۱۱ (۱)، ۱۹۳-۲۲۵.

<https://doi.org/10.22067/lj.v11i1.67640>

- میر، ش. (۱۳۸۰). نقد ساختارگرایانه قصص قرآن (ت. ن. جعفری، مترجم). قم: بوستان کتاب.
- میرسیدی، س. ح.، و صابری، ز. (۱۳۹۹). عنصر زمان در قصه‌های قرآنی (داستان حضرت موسی علیه‌السلام). اندیشه‌های قرآنی، ۷ (۱۳)، ۹۳-۱۰۶.
- نعمتی، ف. (۱۳۹۲). بررسی نحوه تعامل نشانه‌های زبانی با سایر نظام‌های نشانه‌ای. مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، ۵ (۱)، ۸۱-۱۰۲.
- وفادار، ع.، حسینی، م.، و طاهری، م. (۱۴۰۰). نشانه‌شناسی پیراهن حضرت یوسف (ع) با رویکرد رمزگان فرهنگی. مطالعات قرآنی و حدیثی معاصر، ۲ (۳)، ۱۲۳-۱۴۴.
- Abdel Haleem, M. A. S. (2018). *Understanding the Qur'an: Themes and style* (Reprint ed.). I.B. Tauris.
- Carrasco, W. J. (2015). *From the Sign to the Passage: A Saussurean Perspective*. <https://doi.org/10.7916/D8C82842>
- Greimas, A. J. (1987). *On meaning: Selected writings in semiotic theory* (P. J. Perron & F. H. Collins, Trans.). University of Minnesota Press. (Original work published 1970)
- Jakobson, R. (1987). *Language in literature*. Harvard University Press.
- Paskaleva, B. (2024). Pre-structuralist semiology: materiality of language in Ferdinand de Saussure. *Semiotica*. <https://doi.org/10.1515/sem-2023-0114>
- Saussure, F. de. (1983). *Course in general linguistics* (R. Harris, Trans.). Duckworth. (Original work published 1916).